

گفتان ادبی ایران و افغانستان به روایت داستان

مرتضی حسینی شاهترابی



و افتراق فرهنگی دو کشور هم زبان به روایت داستان یاد کرد و گفت: «دلیل بسیار ساده ما گفتان فرهنگی دو کشور به روایت داستان است، گفتانی که در آن با تاریخ، جغرافیا و فرهنگ همدیگر از طریق هم‌زبانی بیش‌تر آشنا شویم». وی در توضیح بیشتر این هدفگذاری افزود: «رهاورد انسان قرن بیستم تعامل اندیشه و گفتان است و این گفتان اتفاق نمی‌افتد مگر از طریق ارتباط زبانی. ما برای فهم ارتباطها و انتقال اندیشه و فرهنگ خود به دیگران در حال حاضر ابزاری جز زبان نداریم».

نویسنده رمان «فرمان یازدهم» با اشاره به چندصدایی بودن ادبیات و آثار ادبی بهترین راه تعامل جوامع مختلف ادبی را گفتان ادبی دانست و در تبیین این اولویت گفت: «مطالعات فرهنگی-اجتماعی هر جامعه‌ای در گرو شناخت وضعیت امروز و پیچیدگی‌های آن جامعه است و ادبیات به منزله گفتانی است که این پیچیدگی‌ها را باز می‌کند و منبعی غنی برای فهم مسائل اجتماعی و فرهنگی است.»

«کانون ادبی - فرهنگی کلمه» (افغانستان) و گروه «داستان جمعه» (ایران) در کوششی مشترک با پشتیبانی مجتمع ناشران (قم) و مؤسسه خانه کتاب (تهران) برای نخستین بار «همایش داستانی ایران و افغانستان» را در روز جمعه ۲۲ دلو ۱۳۹۵ در مجتمع ناشران قم برگزار کرد. نواختن سرود ملی دو کشور ایران و افغانستان، سخنرانی «رهنورد زریاب»، «منوچهر فرادیس»، «شوکت‌علی محمدی شاری»، «ریحانه بیانی»، «زهره عارفی»، «مهدی حمیدی پارسا»، «بهرروز انوار» و «ایمان حکمت تقی‌آبادی» همراه با داستان‌خوانی «حسین فخری»، «سمیه کابلی»، «معصومه امیری»، «معصومه میر ابوطالبی» و «زهره عارفی» بخشی از برنامه‌های همایش بود.

گفتان ادبی، بهترین راه تعامل جوامع مختلف

«زهره عارفی» دبیرگروه «داستان جمعه»، نخستین سخنران همایش هدف از برگزاری این همایش را تلاشی برای شناخت وجوه اشتراک

دبیرگروه «داستان جمعه» قم در پایان صحبت‌هایش به معرفی اجمالی این گروه مستقل و خودجوش پرداخت و آغاز فعالیت‌هایش را از سال ۱۳۹۴ و علت اصلی شکل‌گیری‌اش را نیز نیاز داستان‌نویسان به برگزاری جلسه‌های نقد تخصصی و مستقل در شهر قم دانست. این عضو هیأت‌مدیران گروه داستان جمعه برگزاری حدود بیست جلسه عمومی نقد رمان و مجموعه داستان در حوزه بزرگسال، نوجوان و کودک از داستان‌نویسان ایرانی، چهار جلسه بررسی سبک داستان‌نویسان ایرانی و غیرایرانی، برگزاری کارگاه‌های تخصصی نقد داستان و فیلم‌نامه، جلسه نقد فیلم و برگزاری اردو و رونمایی کتاب اعضای گروه را بخشی از دستاوردهای گروه داستان جمعه در این مدت دانست.

انتساب درست گویش‌ها به جغرافیای فرهنگی است نه جغرافیای ملی

«شوکت‌علی محمدی شاری» (عضو ستاد برگزاری همایش) دومین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» بود و بر ضرورت هم‌زمانی و توجه به ظرفیت‌های آن تأکید کرد و گفت: «به عنوان دو کشور هم‌زبان مطرح هستیم، اما کمتر از ظرفیت‌ها و ظرفیت‌های گویش‌ها و لهجه‌های فارسی مخصوصاً بخش شرقی اطلاعاتی وجود دارد در فرهنگ‌نویسی و دست‌نویسی؛ و همین‌طور در فرهنگستان زبان و ادب فارسی کمتر از این ظرفیت‌ها استفاده شده است.»

نویسنده کتاب «دُرّ اوستایی در صدف لهجه هزارگی» تقسیم‌بندی لهجه‌ها و گویش‌های زبانی را بر مبنای جغرافیای ملی و واحدهای سیاسی نادرست دانست و افزود: «لهجه و گویش مبنای جغرافیای فرهنگی دارد نه جغرافیای ملی. حتی گاهی در نامگذاری زبان دچار خطا می‌شویم و می‌گوییم: لهجه دری و لهجه فارسی. فارسی دری با دری فارسی صفت و موصوف هم و بیانگر حقیقت واحدند به عنوان زبانی که روزگاری گستره بسیار وسیعی داشته و امروزه زبان رسمی سه کشور افغانستان، ایران و تاجیکستان است.»

«رئیس کانون ادبی - فرهنگی کلمه» درباره پیشینه فعالیت‌های این کانون گفت: کانون کلمه ریشه در ادبیات مهاجرت در دهه شصت دارد، ادبیاتی که در آن زمان نو پا بود، به خصوص در شعر. سپس، با شکل‌گیری ادبیات جدید مهاجرت در دهه هفتاد، قم و مشهد به عنوان مراکز اصلی ادبیات مهاجرت مطرح شد. بنیان فصلنامه دُرّ دری توسط مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در قم پایه‌گذاری شد و در دفتر مشهد توسط نسل اول شاعران و داستان‌نویسان مهاجرت کار می‌شد و با فعالیت‌ها و جلسات ادبی دفتر مجله نسلی از شاعران و نویسندگان در مشهد رشد یافتند. «کانون ادبی کلمه» در سال ۱۳۸۰ به عنوان تشکیلی ادبی شکل گرفت و در سال‌های اخیر فعالیت منسجم‌تری در زمینه ادبیات دارد و نسلی از شاعران و داستان‌نویس در جلسات این کانون رشد کرده‌اند و نسل جوان تلاش می‌کنند هر روز بهتر از دیروز باشند.

رونق داستان در دور تازه فعالیت‌های کانون کلمه

«ریحانه بیانی» سومین سخنران همایش به معرفی بخش داستان کانون ادبی کلمه پرداخت و گفت: «داستان‌نویسان از ابتدای تأسیس کانون

(۱۳۸۰) همپای شاعران در جلسات حضور داشتند، اما به تدریج فعالیت‌هایشان کم‌رنگ شد و دور جدید فعالیت‌های بخش داستان کلمه از تابستان ۱۳۹۳ با آمدن احمد مدقق، ریحانه بیانی و مرتضی شاهترابی آغاز شد و رونق دوباره یافت که تاکنون به طور منظم و رونق‌مند ادامه یافته است.»

بیانی حضور و درخشش داستان‌نویسان کانون ادبی کلمه در جشنواره‌های ایران و افغانستان از جمله «قندپاری»، «جشنواره ادبی نوروز»، «واژه‌های تشنه»، «داستان کلمه»، «هنرهای آسمانی» و «هزار و یکشب» را بخشی از موفقیت‌های داستان‌نویسان کانون خواند و افزود: «بخش داستان کانون کلمه در دور جدید فعالیت‌هایش با برنامه‌های متنوع و منظم همراه داستان‌نویسان مهاجر بوده و هست.»

خواننده ایرانی در پی جهان داستانی نو در آثار داستانی افغانستان

«مهدی حمیدی پارسا» (داستان‌نویس و منتقد ایرانی) چهارمین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» اشتراکات فرهنگی فراوان دو کشور ایران و افغانستان را یادآور شد و بی‌خبری بخش قابل توجهی از فضای فرهنگی ایران از فضای فرهنگی افغانستان را مورد انتقاد قرار داد و گفت: «به نظر می‌رسد ادبیات داستانی بسیار می‌تواند در برطرف‌شدن این نقص مؤثر باشد و منجر به کشف فضای فرهنگی افغانستان از دل آثار داستانی نویسندگان افغانستان شود؛ زیرا نویسنده وقتی داستان می‌نویسد، خودآگاه یا ناخودآگاه، مسائل شخصی خودش را بروز می‌دهد و خواننده می‌تواند با خواندن اثر به کشف دنیای ذهنی نویسنده و دنیای زیستی او نائل شود.»

این منتقد ادبی در ادامه سخنانش به بازی‌های زبانی و نقش زبان در داستان‌نویسی به ویژه داستان‌های نویسندگان افغانستان پرداخت و اظهار داشت: «نخستین مواجهه خواننده با داستان در سطح زبان است، اما این بدان معنا نیست که تمام توجه نویسنده در هنگام نوشتن داستان مصروف امر زبان شود. در واقع، زبان در داستان در دو سطح ارائه می‌شود: یکی زبان به معنای ابزار انتقال معنا و دیگری زبان به معنای امری که خودش اصالت دارد؛ یعنی خودش گاهی در داستان هدف می‌شود. جهان داستان را مجموعه‌ای از عناصر می‌سازد که زبان یکی از مولفه‌های آن است. در ساخته‌شدن جهان داستان آنچه بیش از همه اهمیت دارد داشتن یک نگاه نو و عمیق به هستی و انسان است.»

وقتی حرف از ادبیات داستانی افغانستان می‌شود، بلافاصله سراغ تفاوت‌های زبانی دو کشور می‌روند، ولی این بحث، به زعم من، بحث کم‌اهمیتی است. خواننده ایرانی وقتی داستانی از نویسنده افغانستانی می‌خواند، مشکل خاصی با زبان ندارد (زبان به معنای اول)، ممکن است با برخی تعابیر که با گویش‌های محلی گفته می‌شود مشکل داشته باشد که آن هم در بستر داستان حل می‌شود. آنچه اهمیت دارد این است که جهان داستانی افغانستان را بشناسیم و خواننده ایرانی به دنبال شناختن این جهان داستانی است.»

«حمیدی پارسا» افزود: «موضوعیت دادن زبان در داستان می‌تواند در خدمت ساختن جهان داستانی باشد به شرطی که درست استفاده



شود؛ اما اگر در استفاده از این زبان اغراق شود به جهان داستانی آسیب می‌زند و ارتباط خواننده را با داستان مشکل می‌کند. برای من، به عنوان یک خواننده، بیش از زبان داستان، آن نگاه نو و جهان داستانی است که باعث می‌شود به سراغ داستان افغانستان بروم، جهانی برساخته از یک اندیشه نو و جهانی نو.»

زیستگاه یعنی همه چیز نوشتن

«بهر روز انوار» (داستان نویس و منتقد ایرانی) پنجمین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» سخنانش را به محور زیستگاه و اثرگذاری اش بر داستان نویسی داستان نویسان ایران و افغانستان اختصاص داد و گفت: «من هنرمندان و نویسندگان زیادی را در اقلیم فارس می‌شناسم که هنوز اسمشان هنرمند نشده یا هنوز کسی نویسنده صدایشان نمی‌کند و گاهی سختی‌ها و اضطراب زمانه نومیدشان می‌کند، کم‌رنگ می‌شوند و از بین می‌روند. این اولین تأثیر زیستگاه روی نوشتن نویسنده‌هاست، نویسنده‌ای که هرگز نویسنده نمی‌شود یا آن قدر دیر نویسنده می‌شود که به دردش نمی‌خورد؛ بعد از مرگش. منظورم گذران حیات است از راه نوشتن؛ نوشتن در شرایطی که ارتزاق از مسیر دیگری است؛ تنها حاصل آن اضطراب است و نتیجه‌اش اضطراب.»

دبیر بخش ادبی مجله تصویر خیال درباره تأثیر زیستگاه بر نوشتن افزود: «زیستگاه یعنی همه چیز نوشتن. یعنی تعیین کننده زبان نوشتن، دیدگاه نوشتن، زاویه نگاه کردن. از چگونگی زیستگاه است که پروسه نوشتن شکل می‌گیرد. داشته به نویسنده‌های افغانستانی فکر می‌کردم و البته به نوعی ایرانی. این که چرا ما یکی مثل جویس یا داستایوفسکی نداریم. یکی مثل کارور نداریم یا زنی مثل مونرو. یکی هم که تلاش می‌کند مثل جویس باشد یا مثل کارور باشد کاریکاتوری مضحک از او می‌شود؛ چون زیستگاه آن‌ها با ما فرق دارد.

زیستگاه و نویسنده دست در دست هم می‌دهند تا هر دو به مرور به فراموشی سپرده شوند. نویسنده‌ای که به زمان خودش تعلق نداشته باشد چطور می‌تواند به آینده نیز متعلق باشد و زیستگاهی که مردمان زمانه‌اش روایتش نکنند و در نتیجه درکش نکنند چطور می‌تواند توسط آیندگان هر

چند دقیق و بی طرف روایت شود؟» نویسنده رمان «تراش سوخته‌ها» در جمع‌بندی سخنانش گفت: «در نهایت، می‌توان این طور فهمید که اقلیم چند نوع تأثیر بر نوشتن دارد. منظور از زیستگاه همه مختصات آن زیستگاه است: نگاه حکومت‌ها، ابزار رسانه‌ای، ثباتی که زیستگاه به زندگی نویسنده می‌دهد یا نمی‌دهد، ارتزاق و معیشت و فرصتی که زیستگاه به نویسنده می‌دهد تا نویسنده شود و جایگاهی که او در آن زیستگاه دارد. زیستگاه می‌تواند امکانات نوشتن را به نویسنده بدهد یا ندهد.»

قوانین دست و پاگیر رابطه فرهنگی ایران و افغانستان را یک سو به کرده است

«منوچهر فرادیس» مدیر نشر «زریاب» ششمین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» تصویر و ذهنیت مسلط اذهان عمومی و جامعه ادبی ایران را از افغانستان مورد انتقاد قرار داد و گفت: «علت پیدایی این نوع ذهنیت را رابطه فرهنگی یک سو به ایران با افغانستان می‌دانم، رابطه‌ای که می‌تواند دو سو به باشد، اما قوانین دست و پاگیر آن را یک سو به کرده است. به همین دلیل، تصویری که از افغانستان و مردمش برای مردم ایران حاصل شده تصویر جنگ، آوارگی و کارگری است و جامعه امروز افغانستان را که می‌توان از رمان‌ها و داستان‌های بی‌ناموز کابل شناخت نمی‌بینیم.»

وی گفت: «ما آخرین کار محمود دولت‌آبادی را که بنی آدم باشد در کابل داریم، ما رمان گلنار و آینه رهنورد زریاب که سال ۱۳۸۱ چاپ شده هنوز به تهران نرسیده، در حالی که اوج ادبیات داستانی افغانستان بعد از سال ۱۳۸۰ است و آن چه در بازار نشر کابل خریدار دارد رمان و داستان کوتاه است. کتابی که در تهران چاپ می‌شود چند هفته بعد به کابل می‌رسد، اما رمانی که از افغانستان و در جایزه جلال آل احمد برنده می‌شود هنوز اجازه ندارد وارد ایران شود.»

او در مورد جایگاه رهنورد زریاب در ادبیات داستانی و این که کتاب‌هایش خواننده شده گفت: «علت خواننده شدن آثار استاد زریاب این است که زریاب بایک آگاهی و آزادی کامل داستان‌هایش را نوشته و فریفته هیچ ایدئولوژی‌ای نشده است. به همین دلیل، داستان‌هایش هنوز



که هنوز است خواننده دارند؛ چون هیچ وقت برای حزب یا سازمانی قلم نزد که امروز آثارش تاریخ مصرف داشته باشد».

گفتمان شناخت صحیح‌تر

«یامان حکمت تقی آبادی» دیگر سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» از آشنایی نزدیکش با فضای فرهنگی - ادبی افغانستان در پنج سال اخیر سخن گفت و اظهار داشت: «به عنوان کسی که پنج سال اخیر را در افغانستان بودم و در رفت و آمد هستم می‌گویم فضای فرهنگی و فرهنگیان ما تصاویر مخدوشی از هم دارند که نیازمند به اصلاح است فرقی هم نمی‌کند از افغانستان به ایران، از ایران به افغانستان.

در مقاله «زبان فارسی، تنازع یا کنترل» یکی از پیشنهاداتم این بود که به سمت ایجاد گفتمانی تازه برویم، به نام گفتمان شناخت صحیح‌تر. هم‌اکنون از هم شناخت داریم و همدیگر را می‌شناسیم، اما شناختی کم و گاه ناصحیح است. به هموطنان ایرانی خودم پیشنهاد می‌کنم که این کار باید حداقل از ایران شکل بگیرد. ما واقعاً شناختی از ادبیات خلاقانه، جدی و انتقادی افغانستان نداریم. من که مدت پنج یا شش سالی است به طور جدی ادبیات افغانستان را دنبال می‌کنم می‌بینم در پاره‌ای موارد آثار تولیدشده در افغانستان از آثار تولیدشده در ایران بسیار بلندتر و متعالی‌تر است. بنابراین، اگر دوستانی علاقمند به ادبیات فارسی هستند پیشنهاد می‌کنم گفتمان شناخت صحیح‌تر را پیگیری کنند.»

ادبیات داستانی افغانستان در معرض آسیب‌ها

«محمداعظم رهنورد زریاب» داستان‌نویس نام‌آشنا و شناخته‌شده افغانستان آخرین سخنران «همایش داستانی ایران و افغانستان» بود و سخنانش را به آسیب‌شناسی وضعیت کنونی ادبیات داستانی افغانستان اختصاص داد و کم‌توجهی و پشتیبانی نکردن دولت از ادبیات و فعالیت‌های ادبی را یکی از مهم‌ترین آسیب‌های موجود یاد کرد و گفت: «دولت‌ها وظیفه دارند به کار فرهنگ بپردازند، از پدیده‌های فرهنگی حمایت کنند و در راه بهبود و گسترش فرهنگ و هنر هزینه کنند. اما در کشور ما از این سخن‌ها خبری نیست. دولت ما و دولتمردان برای پدیده‌هایی به نام هنر، فرهنگ و ادب هیچ ارزشی قائل نیستند و از این رو این پدیده‌ها در جامعه به حاشیه رفته است».

نویسنده «چارگرد قلا گشتم» در آسیب‌شناسی جامعه ادبی، به ویژه داستان‌نویسان افغانستان، تقلید را آسیبی دیگر در پیش‌روی نویسندگان دانست و تأکید کرد: «نویسنده اگر می‌خواهد نویسنده شود، باید تاحد امکان تمامی آثار نویسندگان بزرگ جهان را بخواند، اما نباید از آن چیزهایی که خوانده است تقلید کند. باید خودش به آفرینش و ابتکار دست بزند؛ چون هرگونه تقلیدی مانع شکوفایی نویسنده می‌شود. اما در افغانستان سوگ‌مندانه دیده می‌شود که شماری از نویسندگان آثار منتقدان و نویسندگان به اصطلاح پسمادرن را می‌خوانند و چیزهایی را یادداشت برمی‌دارند و بعد می‌خواهند بر پایه همین ویژگی‌ها اثری بیافرینند روشی که هیچ کاری به پیش نمی‌برد و آفرینش را در نویسنده سرکوب می‌کند. حتی منتقدان ما هم نقدهای منتقدان باختر زمین را می‌خوانند و یادداشت‌ها برمی‌دارند و وقتی می‌خواهند اثری را نقد کنند با

بهر برداری از آن یادداشت‌ها اثر را نقد می‌کنند که آیا با آن ارزش‌نمایی که آن منتقد غربی یا شرقی به کار برده است اصلاً مطابقت دارد یا ندارد. این هم جلوی نقد خلاق را می‌گیرد.»

نویسنده «دوریش پنجم» در آسیب‌شناسی جامعه ادبی و داستانی افغانستان بر مسأله جانبداری‌های غیر ادبی و مبتنی بر تعصبات قومی و قبیله‌ای اشاره کرد و تصریح کرد: «سوگ‌مندانه باید گفت در جامعه ادبی افغانستان نوعی پارتنری بازی‌ها آغاز شده است و این پارتنری‌ها غالباً رنگ و نواخت قومی دارند. بدین معنی که شاعران تاجیک یک شاعر درجه چهار تاجیک را برتری می‌دهند از یک شاعر مثلاً بسیار خوب اوزبیک یا هزاره. به همین گونه نویسندگان و منتقدان جامعه هزاره ما یک نویسنده هزاره درجه چهارم را برتری می‌دهند بر یک نویسنده بسیار خوب تاجیک یا پشتون یا اوزبیک؛ و این پارتنری‌ها هیچ ثمری ندارد جز ضربه‌زدن بر پیکر جامعه ادبی افغانستان.»